

تاریخچه حجاب و علل پیدایش آن

<?xml encoding="UTF-8">

تاریخچه حجاب

اطلاع من از جنبه تاریخی کامل نیست. اطلاع تاریخی ما آنگاه کامل است که بتوانیم درباره همه مللی که قبل از اسلام بوده اند اظهار نظر کنیم. قدر مسلم این است که قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است.

تا آنجا که من در کتابهای مربوطه خوانده ام در ایران باستان و در میان قوم یهود و احتمالاً در هند حجاب وجود داشته و از آنچه در قانون اسلام آمده سخت تر بوده است، اما در جاهلیت عرب حجاب وجود نداشته است و به وسیله اسلام در عرب پیداشده است.

ویل دورانت در صفحه 30 جلد 12 تاریخ تمدن (ترجمه فارسی) راجع به قوم یهود و قانون تلمود می نویسد :
«اگر زنی به نقض قانون یهود می پرداخت چنانکه مثلاً بی آنکه چیزی بر سر داشت به میان مردم می رفت و یا در شارع عام نخ می رشت یا با هر سخی از مردان درد دل می کرد یا صدایش آنقدر بلند بود که چون در خانه اش تکلم می نمود همسایگانش می توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد. »

علیهذا حجابی که در قوم یهود معمول بوده است از حجاب اسلامی-چنانکه بعداً شرح خواهیم داد-بسی سخت تر و مشکلتر بوده است.

در جلد اول تاریخ تمدن صفحه 552 راجع به ایرانیان قدیم می گوید :
«در زمان زردشت زنان منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و شد می کردند. . . »
آنگاه چنین می گوید :

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر گوشه نشینی زمان حیض که برایشان واجب بودرفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی شان را فرا گرفت، و این امر خودمبنای پرده پوشی در میان مسلمانان به شمار می رود. زنان طبقات بالایی اجتماع جرات آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقشهایی که از ایران باستان بر جای مانده هیچ صورت زن دیده نمی شود و نامی از ایشان به نظر نمی رسد. . . »

چنانکه ملاحظه می فرمایید حجاب سخت و شدیدی در ایران باستان حکمفرما بوده، حتی پدران و برادران نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می شده اند.

به عقیده ویل دورانت مقررات شدیدی که طبق رسوم و آئین کهن مجوسی درباره زن حائض اجرا می شده که در اتاقی محبوس بوده، همه از او در مدت عادت زنانگی دوری می جستند و از معاشرت با او پرهیز داشته اند، سبب اصلی پیدا شدن حجاب در ایران باستان بوده است. در میان یهودیان نیز چنین مقرراتی درباره زن حائض

اجرامي شده است.

اما اينكه مي گويد : «و اين امر خود مبناي پرده پوشي در ميان مسلمانان به شمار مي رود» منظورش چيست؟ آيا مقصود اين است كه علت رواج حجاب در ميان مسلمانان نيز مقررات خشي است كه درباره زن حائض اجرا مي شود؟ ! همه مي دانيم كه در اسلام چنين مقرراتي هرگز وجود نداشته است و ندارد. زن حائض در اسلام فقط از برخي عبادات واجب نظير نماز و روزه معاف است و همخوابگي با او نيز در مدت عادت زنانگي جايز نيست، ولي زن حائض از نظر معاشرت با ديگران هيچ گونه ممنوعيتي ندارد كه عملا مجبور به گوشه نشيني شود. و اگر مقصود اين است كه حجاب رايج ميان مسلمانان عادتي است كه از ايرانيان پس از مسلمان شدنشان به ساير مسلمانان سرايت كرد، باز هم سخن نادرستي است، زيرا قبل از اينكه ايرانيان مسلمان شوند آيات مربوط به حجاب نازل شده است.

از سخنان ديگر ويل دورانت هر دو مطلب فهميده مي شود يعني هم مدعي است كه حجاب به وسيله ايرانيان پس از مسلمانان شدنشان در ميان مسلمانان رواج يافت و هم مدعي است كه ترك همخوابگي با زن حائض، در حجاب زنان مسلمان و لااقل در گوشه گيري آنان مؤثر بوده است. در جلد 11 صفحه 112 (ترجمه فارسي) مي گويد :

«ارتباط عرب با ايران از موجبات رواج حجاب و لواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دلفريبي زن بيم داشتند و پيوسته دلباخته آن بودند و نفوذ طبيعي وي را با ترديد معمولي مردان درباره عفاف و فضيلت زن تلافي مي كردند. عمر به قوم خودمي گفت : با زنان مشورت كنند و خلاف راي ايشان رفتار كنند. ولي به قرن اول هجري مسلمانان زن را در حجاب نكرده بودند، مردان و زنان با يكدیگر ملاقات مي كردند و در كوچه ها پهلوي مي رفتند و در مسجد با هم نماز مي كردند. حجاب و خواجه داري در ايام وليد دوم (126-127 هجري) معمول شد. گوشه گيري زنان از آنجا پديد آمد كه در ايام حيض و نفاس بر مردان حرام بودند. » در صفحه 111 مي گويد :

«پيمبر از پوشيدن جامه گشاد نهي كرده بود، اما بعضي عربان اين دستور را نديده مي گرفتند. همه طبقات زيورهايي داشتند. زنان پيكر خود را به نيم تنه و كمربند براق و جامه گشاد و رنگارنگ مي آراستند، موي خود را به زيبايي دسته مي كردند يا به دو طرف سر مي ريختند، يا به دسته ها بافته به پشت سر مي آويختند و گاهي اوقات با رشته هاي سياه ابريشم نمايش آن را بيشتر مي كردند. غالبا خود را به جواهر و گل مي آراستند. پس از سال 97 هجري چهره خويش را از زير چشم به نقاب مي پوشيدند. از آن پس اين عادت همچنان رواج بود. » ويل دورانت در جلد 10 تاريخ تمدن صفحه 233 راجع به ايرانيان باستان مي گويد :

«داشتن متعه بلا مانع بود. اين متعه ها مانند معشوقه هاي يوناني آزاد بودند كه درميان مردم ظاهر و در ضيافت مردان حاضر شوند، اما زنان قانوني معمولاً دراندرون خانه نگهداري مي شدند. اين رسم ديرين ايراني به اسلام منتقل شد. »

ويل دورانت طوري سخن مي گويد كه گويي در زمان پيغمبر كوچكترين دستوري درباره پوشيدگي زن وجود نداشته است و پيغمبر فقط از پوشيدن جامه گشاد نهي كرده بوده است! و زنان مسلمان تا اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجري با بي حجابي كامل رفت و آمد مي كرده اند. و حال آنكه قطعا چنين نيست. تاريخ قطعي بر خلاف آن شهادت مي دهد. بدون شك زن جاهليت همچنان بوده كه ويل دورانت توصيف مي كندولي اسلام در اين جهت تحولي به وجود آورد. عايشه همواره زنان انصار را اينچنين ستايش مي كرد :

«مرحبا به زنان انصار. همینکه آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسریهای مشکی می پوشیدند. گویی کلاغ روی سرشان نشسته است.» (1)

در سنن ابو داود جلد 2 صفحه 382 همین مطلب را از ام سلمه نقل می کند با این تفاوت که ام سلمه می گوید :

«پس از آنکه آیه سوره احزاب یدنین علیهن من جلابیهن نازل شد زنان انصار چنین کردند.»

«کنت گوبینو» در کتاب سه سال در ایران نیز معتقد است که حجاب شدید دوره ساسانی، در دوره اسلام در میان ایرانیان باقی ماند. او معتقد است که آنچه در ایران ساسانی بوده است تنها پوشیدگی زن نبوده است بلکه مخفی نگه داشتن زن بوده است. مدعی است که خودسری موبدان و شاهزادگان آن دوره به قدری بود که اگر کسی زن خوشگلی در خانه داشت نمی گذاشت کسی از وجودش آگاه گردد و حتی الامکان او را پنهان می کرد زیرا اگر معلوم می شد که چنین خانم خوشگلی در خانه اش هست دیگر مالک او و احیاناً مالک جان خودش هم نبود.

«جواهر لعل نهرو» نخست وزیر فقید هند نیز معتقد است که حجاب از ملل غیر مسلمان روم و ایران به جهان اسلام وارد شد. در کتاب نگاهی به تاریخ جهان جلد اول صفحه 328 ضمن ستایش از تمدن اسلامی به تغییراتی که بعدها پیدا شد اشاره می کند و از آن جمله می گوید :

«یک تغییر بزرگ و تاسف آور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی کردند بلکه در اماکن عمومی حضور می یافتند، به مسجدها و مجالس وعظ و خطابه می رفتند و حتی خودشان به وعظ و خطابه می پرداختند. اما عربها نیز بر اثر موفقیتها تدریجاً بیش از پیش رسمی را که در دوا امپراطوری مجاورشان یعنی امپراطوری روم شرقی و امپراطوری ایران وجود داشت اقتباس کردند. عربها امپراطوری روم را شکست دادند و به امپراطوری ایران پایان بخشیدند. اما خودشان هم گرفتار عادات و آداب ناپسند این امپراطوریه گشتند. به قراری که نقل شده است مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده نشینی ایشان در میان عربها رواج پیدا کرد. تدریجاً سیستم «حرم» آغاز گردید و مردها و زنهار از هم جدا گشتند.»

سخن درستی نیست. فقط بعدها بر اثر معاشرت اعراب مسلمان با تازه مسلمانان غیر عرب، حجاب از آنچه در زمان رسول اکرم وجود داشت شدیدتر شد نه اینکه اسلام اساساً به پوشش زن هیچ عنایتی نداشته است.

از سخنان نهرو برمی آید که رومیان نیز (شاید تحت تاثیر قوم یهود) حجاب داشته اند و رسم حرمسرداری نیز از روم و ایران به دربار خلفای اسلامی راه یافت. این نکته را دیگران نیز تایید کرده اند.

در هند نیز حجاب سخت و شدیدی حکمفرما بوده است ولی درست روشن نیست که قبل از نفوذ اسلام در هند وجود داشته است و یا بعدها پس از نفوذ اسلام در هند رواج یافته است و هندوان غیر مسلمان تحت تاثیر مسلمانان و مخصوصاً مسلمانان ایرانی حجاب زن را پذیرفته اند. آنچه مسلم است این است که حجاب هندی نیز نظیر حجاب ایران باستان سخت و شدید بوده است. از گفتار ویل دورانت در جلد دوم تاریخ تمدن برمی آید که حجاب هندی به وسیله ایرانیان مسلمان در هند رواج یافته است.

نهرو پس از سخنانی که از او نقل کردیم می گوید :

«متأسفانه این رسم ناپسند کم یکی از خصوصیات جامعه اسلامی شد و هند نیز وقتی مسلمانان بدین جا آمدند آن را آموخت.»

به عقیده نهرو حجاب هند به واسطه مسلمانان به هند آمده است.

ولي اگر تمايل به رياضت و ترك لذت را يكي از علل پديد آمدن حجاب بدانيم بايد قبول كنيم كه هند از قديمترين ايام حجاب را پذيرفته است، زيرا هند از مراكز قديم رياضت و پليد شمردن لذات مادي بوده است. راسل در زناشويي و اخلاق صفحه 135 مي گويد :

«اخلاق جنسي آنچنان كه در جوامع متمدن ديده مي شود از دو منبع سرچشمه مي گيرد : يكي تمايل به اطمينان پدري، و ديگري اعتقاد مرتاضانه به خبيث بودن عشق. اخلاق جنسي در اعصار ما قبل مسيحيت و در ممالك خاور دور تا به امروز فقط از منبع اول منشعب مي شود و استثنائي آن هند و ايران است كه ظاهرا رياضت طلبي در آنجا پديد آمده و در سراسر جهان پراكنده شده است.»

به هر حال آنچه مسلم است اين است كه قبل از اسلام حجاب در جهان وجود داشته است و اسلام مبتكر آن نيست، اما اينكه حدود حجاب اسلامي با حجابي كه در ملل باستاني بود يكي است يا نه، و ديگر اينكه علت و فلسفه اي كه از نظر اسلام حجاب را لازم مي سازد همان علت و فلسفه است كه در جاهاي ديگر جهان منشاپديد آمدن حجاب شده است يا نه، مطلبي است كه در قسمتهاي بعدي به تفصيل درباره آنها سخن خواهيم گفت.

علل پيدا شدن حجاب

علت و فلسفه پيدا شدن حجاب چيست؟ چطور شد كه در ميان همه يا بعضي ملل باستاني پديد آمد؟ اسلام كه ديني است كه در همه دستورهاهاي خويش فلسفه و منظوري دارد چرا و روي چه مصلحتي حجاب را تاييد و يا تاسيس كرد؟

مخالفان حجاب سعي کرده اند جريانات ظالمانه اي را به عنوان علت پيدا شدن حجاب ذكر كنند، و در اين جهت ميان حجاب اسلامي و غير اسلامي فرق نمي گذارند، چنين وانمود مي كنند كه حجاب اسلامي نيز از همين جريانات ظالمانه سرچشمه مي گيرد.

در باب علت پيدا شدن حجاب نظريات گوناگوني ابراز شده است و غالبا اين علتها براي ظالمانه يا جاهلانه جلوه دادن حجاب ذكر شده است. ما مجموع آنها را ذكر مي كنيم. نظرياتي كه به دست آورده ايم بعضي فلسفي و بعضي اجتماعي و بعضي اخلاقي و بعضي اقتصادي و بعضي رواني است كه ذيل ذكر مي شود :

1. ميل به رياضت و رهبانيت (ريشه فلسفي)

2. عدم امنيت و عدالت اجتماعي (ريشه اجتماعي)

3. پدر شاهي و تسلط مرد بر زن و استثمار نيروي وي در جهت منافع اقتصادي مرد (ريشه اقتصادي)

4. حسادت و خودخواهي مرد (ريشه اخلاقي)

5. عادت زنانگي زن و احساس او به اينكه در خلقت از مرد چيزي كم دارد، به علاوه مقررات خشي كه در زمينه پليدي او و ترك معاشرت با او در ايام عادت وضع شده است (ريشه رواني)

علل نامبرده يا به هيچ وجه تائيري در پيدا شدن حجاب در هيچ نقطه از جهان نداشته است و بي جهت آنها را به نام لت حجاب ذكر کرده اند و يا فرضا در پديد آمدن بعضي از سيستمهاي غير اسلامي تائير داشته است در حجاب اسلامي تائير نداشته است يعني حكمت و فلسفه اي كه در اسلام سبب تشريع حجاب شده، نبوده است. همان طور كه ملاحظه مي شود مخالفان حجاب گاهي آن را زاييده يك طرز تفكر فلسفي خاص درباره جهان و لذات جهان معرفي مي كنند و گاهي ريشه سياسي واجتماعي براي آن ذكر مي كنند و گاهي آن را معلول علل

اقتصادي مي دانند و گاهي جنبه هاي خاص اخلاقي يا رواني را در پديد آمدن آن دخالت مي دهند. ما هر يك از اين علل را ذكر و سپس انتقاد مي كنيم و ثابت مي كنيم كه اسلام در فلسفه اجتماعي خود به هيچ يك از اين جهات نظر نداشته است و هيچ يك از آنها بامباني مسلم و شناخته شده اسلام وفق نمي دهد و در خاتمه به يك علت اساسي اشاره مي كنيم كه از نظر ما موجه ترين آنها به شمار مي رود.

رياضت و رهبانيت

ارتباط مساله پوشش با فلسفه رياضت و رهبانيت از اين جهت است كه چون زن بزرگترين موضوع خوشي و كامراني بشر است، اگر زن و مرد معاشر و محشور بايكديگر باشند، خواه ناخواه دنبال لذتجويي و كاميابي مي روند. پيروان فلسفه رهبانيت و ترك لذت براي اينكه محيط را كاملا با زهد و رياضت سازگار كنند بين زن و مرد حريم قائل شده پوشش را وضع کرده اند، كما اينكه با چيزهاي ديگري هم كه نظير زن محرک لذت و بهجت بوده است مبارزه کرده اند. پديد آمدن پوشش طبق اين نظريه، دنباله و نتيجه پديد دانستن ازدواج و مقدس شمردن عزوبت است.

ايده رياضت و ترك دنيا همان طوري كه در موضوع مال فلسفه فقر طلبي و پشت پا زدن به همه وسائل مادي را به وجود آورده است، در مورد زن فلسفه تجرد طلبي و مخالفت با جمال را ايجاد کرده است. بلند نگه داشتن مو كه در ميان سيكه‌ها، هندوها و بعضي دراويش معمول است نيز از مظاهر مخالفت با جمال و مبارزه با شهوت و ازثمرات فلسفه طرد لذت و ميل به رياضت است. مي گویند کوتاه كردن و ستردن مو، سبب فزوني رغبت جنسي مي گردد و بلند كردن آن موجب تقليل و كاهش آن است.

در اينجا بد نيست قسمتي از گفته برتراند راسل را در اين موضوع بياوريم. وي در كتاب زناشويي و اخلاق صفحه 30 مي گويد :

«بخصوص در قرون اول مسيحيت اين طرز فكر سن پل (بولس مقدس) از طرف كليسا اشاعه تمام يافت و تجرد مفهوم تقدس به خود گرفت و عده بيشماري راه بيابان پيش گرفتند تا شيطان را منكوب سازند، شيطاني كه هر آن ذهن آنان را از تخيلات شهواني مملو مي ساخت. كليسا ضمنا با استحمام به مبارزه پرداخت زيرا خطوط بدن، انسان را به طرف گناه مي راند. كليسا چرك بدن را تحسين کرده رايحه بوي بدن صورت تقدس را به خود گرفت زيرا باز به نظر سن پل ظافت بدن و آرايش آن با نظافت روح منافات دارد. شپش مرواريد خدا شناخته شد. . . » اينجا اين پرسش پيش مي آيد كه اساسا علت تمايل بشر به رياضت و رهبانيت چيست؟ بشر طبعا بايد كامجو و لذت طلب باشد. پرهيز از لذت و محروم كردن خود بايد دليلي داشته باشد.

چنانكه مي دانيم رهبانيت و دشمني با لذت جرياني بوده كه در بسياري از نقاط جهان وجود داشته است. از جمله مراكز آن در مشرق زمين هندوستان و درمغرب زمين يونان بوده است. نحله «كلبي» كه يكي از نحله هاي فلسفي است و در يونان رواج داشته است طرفدار فقر و مخالف لذت مادي بوده است. (2) يكي از علل پديد آمدن اين گونه افكار و عقايد، تمايل بشر براي وصول به حقيقت است. اين تمايل در بعضي افراد فوق العاده شديد است و اگر با اين عقیده ضميمه گردد كه كشف حقيقت از براي روح آنگاه حاصل مي شود كه بدن و تمايلات بدني وجسماني مقهور گردد، قهرا منجر به رياضت و رهبانيت مي گردد. به عبارت ديگر، اين اندیشه كه وصول به حق جز از راه فنا و نيستي و مخالفت با هواي نفس ميسر نيست، علت اصلي پديد آمدن رياضت و رهبانيت است. علت ديگر پديده رياضت آميخته بودن لذات مادي به پاره اي از رنجهاي معنوي است. بشر ديده است كه همواره

در کنار لذتهای مادی یک عده رنجهای روحی وجود دارد. مثلاً دیده است که هر چند داشتن ثروت موجب یک سلسله خوشیها و کامرانیهاست اما هزاران ناراحتیها و اضطرابها و تحمل ذلتها در تحصیل و در نگهداری آن وجود دارد. بشر دیده است که آزادی و استغناء و علو طبع خود را به واسطه این لذات مادی از دست می دهد؛ از این رو از همه آن لذات چشم پوشیده، تجرد و استغناء را پیشه خود ساخته است.

شاید در ریاضت هندی، عامل اول و در فقر طلبی کلبی یونانی عامل دوم بیشتر مؤثر بوده است. علل دیگری نیز برای پدید آمدن ریاضت و گریز از لذت ذکر کرده اند. از آن جمله اینکه محرومیت و شکست در موفقیتهای مادی مخصوصاً شکست در عشق سبب توجه به ریاضت می گردد. روح بشر پس از این نوع شکستها انتقام خود را از لذتهای مادی بدین صورت می گیرد که آنها را پلید می شناسد و فلسفه ای برای پلیدی آنها می سازد.

افراط در خوشگذرانی و کامجویی عامل دیگر توجه به ریاضت است. ظرفیت جسمانی انسان برای لذت محدود است. افراط در کامجویی و لذات جسمانی و تحمیل بیش از اندازه ظرفیت بر بدن موجب عکس العمل شدید روحی مخصوصاً در سنین پیری می گردد. خستگی، سرخوردگی به وجود می آورد. تاثیر این دو علت را نباید انکار کرد ولی مسلماً اینها علت منحصر نمی باشند. تاثیر این دو علت بدین نحو است که پس از شکستها و عدم موفقیتها و یا خستگیها و فرسودگیها اندیشه وصول به حقیقت در روح بیدار می گردد. توجه به مادیات و غرق شدن در اندیشه های مادی، خود مانعی است برای اینکه انسان درباره ازلیت و ابدیت و حقیقت جاودانی بیندیشد و در این جهت فکر و تلاش کند که از کجا آمده ام و در کجا هستم و به کجا می روم؟ اما همینکه به واسطه شکست و یا خستگی حالت گریز بی رغبتی نسبت به مادیات در روح پدید آمد، اندیشه در مطلقات بلا مزاحم مانده جان می گیرد. این دو عامل همیشه به کمک عامل اول سبب توجه به ریاضت می شود. و البته بعضی از افرادی که به سوی ریاضت کشیده می شوند تحت تاثیر این دو عامل می باشند نه همه آنها.

بررسی

اکنون ببینیم از نظر اسلام و طرز تفکری که اسلام به جهان عرضه داشته است آیا چنین تعلیل و توجیهی برای پوشش صحیح است؟

اسلام خوشبختانه یک طرز تفکر و جهان بینی روشن دارد، نظرش درباره انسان و جهان و لذت روشن است و به خوبی می توان فهمید که آیا چنین اندیشه ای در جهان بینی اسلام وجود دارد یا نه؟ ما منکر نیستیم که رهبانیت و ترک لذت در نقاطی از جهان وجود داشته است و شاید بتوان پوشش زن را در جاهایی که چنین فکری حکومت می کرده است از ثمرات آن دانست، ولی اسلام که پوشش را تعیین کرد نه در هیچ جا به چنین علتی استناد جسته است و نه چنین فلسفه ای با روح اسلام و با سایر دستورهایی آن قابل تطبیق است.

اصولاً اسلام با فکر ریاضت و رهبانیت سخت مبارزه کرده است و این مطلب رامستشرقین اروپایی هم قبول دارند. اسلام به نظافت تشویق کرده، به جای اینکه شپش را مروارید خدا بشناسد گفته است: النظافة من الایمان. پیغمبر اکرم شخصی را دید در حالی که موهایش ژولیده و جامه هایش چرکین بود و بدحال می نمود. فرمود: «من الدین المتعة» (3) یعنی تمتع و بهره بردن از نعمتهای خدا جزو دین است. و هم آن حضرت فرمود

: «بئس العبد القاذورة» (4) یعنی بدترین بنده شخص چرکین و کثیف است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ان الله جميل يحب الجمال» (5) خداوند زیباست و زیبایی را دوست می دارد. امام صادق فرمود: «خداوند زیباست و دوست می دارد که بنده ای خود را بیاراید و زیبا نماید و بر عکس فقر را و تظاهر به فقر را دشمن می دارد. اگر خداوند نعمتی به شما عنایت کرد باید اثر آن نعمت در زندگی شما نمایان گردد.» به آن حضرت گفتند چگونه اثر نعمت خدا نمایان گردد؟ فرمود: «به اینکه جامه شخص نظیف باشد، بوی خوش استعمال کند، خانه خود را با گچ سفید کند، بیرون خانه را جاروب کند، حتی پیش از غروب چراغها را روشن کند که بر وسعت رزق می افزاید.» (6)

در قدیمی ترین کتابهایی که در دست داریم مانند کافی که یادگار هزار سال پیش است، بحثی تحت عنوان «باب الزي و التجمل» وجود دارد. اسلام به کوتاه کردن و شانه کردن مو و به کار بردن بوی خوش و روغن زدن به سر سفارشهای اکید کرده است.

عده ای از اصحاب رسول اکرم به خاطر اینکه بهتر و بیشتر عبادت کنند و از لذات روحانی بهره مند شوند ترک زن و فرزند کردند، روزها روزه می گرفتند و شبها عبادت می کردند. همینکه رسول خدا آگاه شد آنها را منع کرد و گفت من که پیشوای شما هستم چنین نیستم، بعضی روزها روزه می گیرم، بعضی روزها افطار می کنم، قسمتی از شب را عبادت می کنم و قسمتی دیگر نزد زنهای خود هستم. همین عده از رسول خدا اجازه خواستند که برای اینکه ریشه تحریکات جنسی را از وجود خود بکنند خود را اخته کنند. رسول اکرم اجازه نداد، فرمود در اسلام این کارها حرام است.

روزی سه زن به حضور رسول اکرم آمده از شوهران خود شکایت کردند. یکی گفت شوهر من گوشت نمی خورد. دیگری گفت شوهر من از بوی خوش اجتناب می کند. سومی گفت شوهر من از زنان دوری می کند. رسول خدا بی درنگ در حالی که به علامت خشم ردایش را به زمین می کشید از خانه به مسجد رفت و بر منبر آمد و فریاد کرد: چه می شود گروهی از یاران مرا که ترک گوشت و بوی خوش و زن کرده اند؟! همانا من خودم، هم گوشت می خورم و هم بوی خوش استعمال می کنم و هم از زنان بهره می گیرم. هر کس از روش من اعراض کند از من نیست. (7)

دستور کوتاه کردن لباس-بر خلاف معمول اعراب که لباسهایشان به قدری بلندبود که زمین را جاروب می کرد-به خاطر نظافت است که در اولین آیات نازل بر رسول اکرم بیان شده است: و ثيابک فطهر (8).

همچنین استحباب پوشیدن جامه سفید یکی به خاطر زیبایی است و دیگر به خاطر پاکیزگی است، زیرا لباس سفید چرک را بهتر نمایان می سازد و به همین موضوع در روایات اشاره شده است: البسوا البیاض فانه اطيب و اطهر (9). رسول اکرم هنگامی که می خواست نزد اصحابش برود به آئینه نگاه می کرد، موهایی خود را شانه و مرتب می ساخت و ی گفت خداوند دوست می دارد بنده اش را که وقتی که به حضور دوستان خود می رود خود را آماده و زیبا سازد (10) یعنی لباس سفید بپوشد که زیباتر و پاکیزه تر است.

قرآن کریم آفرینش و سائل تجمل را از لطفهای خدا نسبت به بندگانش قلمداد کرده است و تحریم زینتهای دنیا بر خود سخت مورد انتقاد قرآن قرار گرفته است: قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق (11). در احادیث اسلامی آمده است که ائمه اطهار با متصوفه کرارا مباحثه کرده و مرام آنان را به استناد به همین آیه باطل نشان داده اند (12).

اسلام التذاذ و کامجویی زن و شوهر از یکدیگر را نه تنها تقبیح نکرده است، ثوابهایی هم برای آن قائل شده

است. شاید برای یک نفر فرنگی شگفت انگیز باشد اگر بشنود اسلام مزاح و ملاعبه زن و شوهر، آرایش کردن زن برای شوهر، پاکیزه کردن شوهر خود را برای زن مستحب می داند. در قدیم که به پیروی از کلیسا همه گونه التذاذات شهوانی را تقبیح می کردند این حرفها را تخطئه کرده حتی مسخره می دانستند. اسلام التذاذات جنسی در غیر محدوده ازدواج قانونی را به شدت منع فرموده است و آن خود فلسفه خاصی دارد که بعد توضیح خواهیم داد، ولی لذت جنسی در حدود قانون را تحسین کرده است تا جایی که فرموده دوست داشتن زن از صفات پیغمبران است : من اخلاق الانبياء حب النساء. (13)

در اسلام زنی که در آرایش و زینت خود برای شوهر کوتاهی کند نکوهش شده است کما اینکه مردانی که در ارضاء زن خود کوتاهی می کنند نیز نکوهش شده اند.

حسن بن جهم می گوید : بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم، دیدم خضاب فرموده است. گفتم رنگ مشکی به کار برده اید؟ فرمود : بلی، خضاب و آرایش در مرد موجب افزایش پاکدامنی در همسر اوست. برخی از زنان به این جهت که شوهرانشان خود را نمی آریند عفاف را از دست می دهند (14).

حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که : «تنظفوا و لا تشبهوا بالیهود» یعنی نظیف باشید و خودتان را شبیه به یهود نکنید. بعد فرمود زنان یهودی که زناکار شدند بدان جهت بود که شوهرانشان کثیف بودند و مورد رغبت واقع نمی شدند. خودتان راپاکیزه کنید تا زنانتان به شما راغب گردند (15).

عثمان بن مظعون یکی از اکابر صحابه رسول اکرم است، خواست به تقلید از راهبان، به اصطلاح تارک دنیا شود، ترک زن و زندگی کرد و لذتها را بر خویش تحریم ساخت.

همسرش نزد رسول خدا آمده عرض کرد یا رسول الله! عثمان روزها را روزه می گیرد و شبها به نماز برمی خیزد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شده برخاست به نزد وی آمد. عثمان مشغول نماز بود. صبر کرد تا نمازش تمام شد، فرمود : ای عثمان! خدام را به رهبانیت دستور نفرموده است. دین من روشی منطبق بر واقعیت و در عین حال ساده و آسان است : «لم يرسلني الله تعالي بالرهبانية و لكن بعثني بالحنيفية السهلة السمحة» (16) یعنی خداوند مرا برای رهبانیت و ریاضت نفرستاده است، مرا برای شریعتی فطری و آسان و با گذشت فرستاده است. من نماز می خوانم و روزه می گیرم و با همسرانم نیز مباشرت دارم. هر کس که دین مطابق با فطرت مرا دوست می دارد باید از من پیروی کند. ازدواج یکی از سنتهای من است.

عدم امنیت

ریشه دیگری که برای به وجود آمدن پوشش ذکر کرده اند ناامنی است. در زمانهای قدیم بی عدالتی و ناامنی بسیار بوده است. دست تجاوز زورمندان و قلدران به مال و ناموس مردم بیباکانه دراز بوده است. مردم اگر پول و ثروتی داشتند ناچار بودند به صورت دفینه در زیر خاک پنهان کنند. علت مخفی ماندن گنجها این است که صاحبان طلا و ثروت جرات نمی کردند که حتی بچه های خود را از پنهانگاه ثروت خود آگاه سازند؛ می ترسیدند که راز آنها به وسیله بچه ها فاش شود و مورد تجاوز و گزند قلدران واقع شوند. بدین ترتیب گاهی اتفاق می افتاد که پدر با مرگ ناگهانی از دنیا می رفت و فرصت نمی کرد اسرار خود را به فرزندش بسپارد. قهرا دارایی او در زیر خاکها مدفون می ماند. جمله معروف «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک» (پول و مسافرت و عقیده خود را آشکار نکن) یادگار آن زمانهاست.

همان طور که در مورد ثروت امنیت نبود، راجع به زن هم امنیت وجود نداشت. هرکس زن زیبایی داشت ناچار بود

او را از نظر زورمندان مخفی نگه دارد، زیرا اگر آنها اطلاع پیدا می کردند، او دیگر مالک زن خود نبود. ایران دوره ساسانی ناظر جنایتها و فجایع عجیبی در این زمینه بوده است. شاهزادگان و موبدان و حتی کدخداها و اربابها هر گاه از وجود زن زیبایی در یک خانه مطلع می شدند به آن خانه می ریختند و زن را از خانه شوهرش بیرون می کشیدند. در آن موقع سخن از پوشش و حجاب نبود، سخن از به اصطلاح قایم کردن و مخفی داشتن زن بود که احادی نفهمد. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن قضایای شرم آوری در این باره از ایران قدیم نقل می کند. کنت گوبینو در کتاب سه سال در ایران می گوید: «حجابی که هم اکنون در ایران است بیش از آن اندازه که مستند به اسلام باشد مستند به ایران قبل از اسلام است.» و می نویسد که در ایران قدیم مردم هیچ امنیتی در مورد زن نداشتند.

درباره انوشیروان-که به غلط او را «عادل» خوانده اند-نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او در غیاب او به خانه اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر دید زنش را که ازدست داده سهل است جانش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است به او گفت شنیدم یک بوستان بسیار زیبایی داشته ای و اخیراً آن را رها کرده ای، چرا؟ گفت جای پای شیر در آن بوستان دیدم ترسیدم مرا بدرد. انوشیروان خندید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.

این ناامنی ها اختصاص به ایران و به زمانهای قدیم نداشته است. داستان اذان نیمه شب که در داستان راستان آورده ایم نشان می دهد که چگونه مشابه این جریانها در دوران تسلط مردم ماوراء النهر بر دستگاه خلافت بغداد، در بغداد هم رواج داشته است. در همین زمانهای نزدیک خودمان یکی از شاهزادگان در اصفهان از این گونه تجاوزها زیاد داشته است و مردم اصفهان قصه های زیادی از زمان حکومت او نقل می کنند.

بررسی

ما وجود ناامنی ها و بی عدالتی های زمان گذشته و تاثیر آنها را در مخفی کردن زن منکر نیستیم. مسلمانان حجابهای افراطی و عقاید افراطی درباره پوشیدن زن معلول همین نوع جریانهای تاریخی است. ولی باید ببینیم آیا فلسفه پوشش زن در اسلام همین امر بوده است؟

اولاً این سخن درست نیست که در عصر ما امنیت کامل از نظر زن برقرار است. در همین دنیای صنعتی اروپا و آمریکا که به غلط آن را «دنیای متمدن» می نامیم، احیاناً آمارهای وحشت آوری از زنا به عنف می خوانیم، چه رسد به دنیای به اصطلاح نیمه متمدن و تمام وحشی. تا در جهان حکومت شهوت برقرار است هرگز امنیت ناموسی وجود نخواهد داشت. منتها شکل قضیه تفاوت می کند. یک وقت کسی مانند فلان خان و فلان قلدر مامور مسلح می فرستد و زن کسی را از خانه اش بیرون می کشند، یک وقت دیگر زنی را در یک مجلس شب نشینی و در خلال رقص و دانس «قر» می زنند و او را از شوهر و فرزند آواره می کنند. این گونه حوادث و یا حوادثی از قبیل ربودن زنان و دختران به وسیله تاکسی یا وسیله دیگر زیاد اتفاق می افتد و در روزنامه ها می خوانیم. روزنامه اطلاعات مورخ 6/9/47 تحت عنوان «زنان آمریکا در معرض خطر حملات جنسی» می نویسد:

«واشنگتن آسوشیتد پرس-سه پزشک محقق آمریکایی در گزارشی که برای دولت آمریکا تهیه کرده اند اعلام نموده اند که در میان ایالات آمریکا لوس آنجلس از لحاظ میزان «زنا به عنف» مقام اول را دارد و واشنگتن مقام سیزدهم را حائز است. البته این بدان معنی نیست که زنان و دختران در واشنگتن از حملات جنسی درامانند،

اما امنیت آنها از بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا بیشتر است. در هر صد هزار جمعیت لوس آنجلس 52 مورد زنا به عنف وجود دارد در حالی که در واشنگتن این رقم 7/17 می باشد. در نیویورک در مدت شش ماه 3000 شکایت از هتک ناموس به زور به اداره پلیس رسیده است. سن این عده شاکیان بین شش سال تا هشتاد و هشت سال بوده و قسمت اعظم شاکیان چهارده ساله بوده اند. »

پس این ادعا که در عصر ما امنیت ناموسی کامل برقرار است و صاحبان نوامیس باید از این نظر خاطرشان جمع باشد یاوه ای بیش نیست.

ثانیا فرض کنیم امنیت ناموسی کامل در جهان برقرار شده و تجاوز به عنف دیگر وجود ندارد و هر تجاوزی که به نوامیس مردم می شود از روی رضای طرفین است، ریشه نظر اسلام درباره پوشش چیست؟ آیا نظر اسلام به عدم امنیت بوده تا گفته شود اکنون که امنیت کامل برقرار شده دلیلی برای پوشش نیست؟

مسئله علت دستور پوشش در اسلام عدم امنیت نبوده است. لا اقل علت منحصر اساسی عدم امنیت نبوده است، زیرا این امر نه در آثار اسلامی به عنوان علت پوشش معرفی شده است و نه چنین چیزی با تاریخ تطبیق می کند. در میان اعراب جاهلیت پوشش نبود و در عین حال امنیت فردی به واسطه زندگی خاص قبیله ای و بدوی وجود داشت؛ یعنی در همان وقت که در ایران نا امنی فردی و تجاوز به ناموس به حد اعلی وجود داشت و پوشش هم بود، در عربستان این گونه تجاوز بین افراد قبائل وجود نداشت.

امنیتی که در زندگی قبیله ای وجود نداشت امنیت اجتماعی یعنی امنیت گروهی بود و این گونه عدم امنیت ها را پوشش نمی تواند چاره نماید. به این معنی که قبیله ای به قبیله دیگر شبیخون می زد. در این شبیخونها که به وسیله قبیله بیگانه انجام می شد همه چیز دستخوش غارت می گردید، هم مرد اسیر می شد و هم زن، پوشش زن برای او امنیت نمی آورد.

زندگی اعراب جاهلیت با همه تفاوت عظیم و فاحشی که با زندگی صنعتی و ماشینی عصر ما داشته، از این جهت مانند عصر ما بوده یعنی فحشا و زنا حتی در مورد زنان شوهردار فراوان بوده است. ولی به خاطر یک نوع دموکراسی و نبودن حکومت استبدادی کسی زن کسی را به زور از خانه اش بیرون نمی کشید. با این تفاوت که نوعی عدم امنیت فردی در زندگی ماشینی امروز هست که در آن عصر نبود.

پوشش برای جلوگیری از تجاوز کسانی است که در یک جا زندگی می کنند. بر حسب خوی و عادت قبیله ای بین افراد یک قبیله این جور تجاوزها وجود نداشته است. لهذا نمی توانیم بگوییم که اسلام صرفا به خاطر برقرار ساختن امنیت دستور پوشش را وضع کرد.

فلسفه اساسی پوشش چیز دیگر است که توضیح خواهیم داد. در عین حال نمی خواهیم بگوییم که مساله امنیت زن از گزند تجاوز مرد به هیچ وجه مورد توجه نبوده است. بعدا در آنجا که به تفسیر آیه «جلباب» می پردازیم خواهیم دید که قرآن کریم بدین اصل توجه داشته است. مدعی این موضوع نیز نیستیم که در عصر ما این فلسفه بی مورد است و امنیت کامل برای زن از ناحیه تجاوزات مردانه برقرار است. تجاوزات به عنف که در کشورهای به اصطلاح پیشرفته همه روزه رخ می دهد، در روزنامه های ما هم منعکس است.

استثمار زن

بعضیها برای پوشش زن ریشه اقتصادی قائل شده گفته اند حریم و پوشش یادگار عهد مالکیت و تسلط مرد است. مردان به خاطر اینکه از وجود زنان بهره اقتصادی ببرند و آنها را مانند بردگان استثمار کنند، آنها را در خانه

ها نکه می داشتند، و برای اینکه فکر زن را قانع کنند که خود به خود از خانه بیرون نرود و بیرون رفتن را کار بدی بداند فکر حجاب و خانه نشینی را خلق کردند.

گویندگان این سخن سعی کرده اند مسائل دیگری از قبیل نفقه و مهر را نیز بر اساس مالکیت مرد نسبت به زن توجیه کنند.

در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه 27 می نویسد :

«هنگامی که قانون مدنی ایران تدوین شد هنوز از برده فروشی در بعضی از نقاط دنیا اثری به جا بود و در ایران نیز با اینکه این کار علی الظاهر از میان رفته بود ولی باز در مغز قانونگذاران آثاری از برده فروشی و آزار به زیردستان وجود داشت. زن را در آن دوره چون «مستاجر» می پنداشتند. زن حق نداشت با مردان نشست و برخاست کند و در اجتماعات راه یابد و به مقامات دولتی برسد. اگر صدای زن را نامحرم می شنید آن زن بر شوی خود حرام می شد. خلاصه مردان آن دوره زن را چون ابزاری می دانستند که کار او منحصر رسیدگی به امور خانه و پروردن فرزند بود و هنگامی که این ابزار می خواست از خانه بیرون برود او را سر تا پا در چادری سیاه می پیچانیدند و روانه بازار یا خیابان می کردند.»

علائم و نشانه های افترا و غرض و مرض از تمام این نوشته پیداست. کی و کجا چنین قاعده ای وجود داشت که اگر صدای زن را نامحرم می شنید بر شوی خود حرام می شد؟ آیا در جامعه ای که دائماً سخنرانان مذهبی اش از بالای منابر خطابه زهرای مرضیه را در مسجد مدینه و خطابه های زینب کبری را در کوفه و شام به گوش مردم می رسانند ممکن است چنین فکری در میان مردم آن جامعه پیدا شود؟! کی و کجا زن در ایران اسلامی برده مرد بوده است؟ همه می دانند که در خانواده های مسلمان بیش از آنکه زن در خدمت مرد باشد مرد به حکم وظیفه اسلامی در خدمت زن بوده وسیله آسایش او را فراهم می کرده است. زن در خانواده هایی مورد اهانت و تحقیر و ظلم قرار گرفته که روح اسلامی در آن خانواده ها نبوده یا ضعیف بوده است.

عجبا! می گوید : «زن حق نداشت که با مردان نشست و برخاست کند.» من می گویم : بر عکس، در محیطهای پاک اسلامی این مرد بود که حق نداشت در نشست و برخاست ها از زن بیگانه بهره برداری کند. این مرد است که همواره حرص می ورزد که زن را وسیله چشم چرانی و کامجویی خود قرار دهد. هیچ گاه مرد به طبع خود مایل نبوده حائلی میان او و زن وجود داشته باشد و هر وقت که این حائل از میان رفته آن که برنده بوده مرد بوده است و آن که باخت و وسیله شده زن. امروز که مردان موفق شده اند با نامهای فریبنده «آزادی» و «تساوی» و غیره این حائل را از میان ببرند زن را در خدمت کثیف ترین مقاصد خویش گرفته اند. بردگی زن، امروز به چشم می خورد که برای تامین منافع مادی یک مرد در یک مؤسسه تجارتي خود را صد قلم برای جلب مشتری مرد می آراید و به صورت «مانکن» درمی آید و شرف خود را در ازاء چندرغاز حقوق می فروشد.

این نشست و برخاست ها که امثال این نویسندگان آرزوی آن را می کنند جز بهره کشی مرد و بهره دهی زن مفهومی ندارد. همه می دانند نشست و برخاست ها در محیطهای پاک که موضوع بهره کشی مرد از زن در میان نبوده است هیچ گاه در جامعه اسلامی ممنوع نبوده است.

نویسندگان همین کتاب، تاریخ روابط زن و مرد را از نظر جامعه شناسی به چهار دوره تقسیم می کند : دوره اول مرحله طبیعی و اشتراکی اولیه که زن و مرد بدون هیچ گونه قید و شرطی با هم خلطه و آمیزش داشته اند. در این دوره به عقیده این نویسندگان اساساً زندگی خانوادگی وجود نداشته است.

دوره دوم دوره تسلط مرد است. در این دوره مرد بر زن غلبه کرده خود را مالک او دانسته او را همچون ابزاری در

دمت خود درآورده است. حجاب یادگار این دوره می باشد.

دوره سوم مرحله قیام و اعتراض زن است. در این مرحله زنان از ناسازگاری مردان به ستوه آمدند و در مقابل مظالم آنها ابتدا مقاومت کردند و چون دریافتند که طبیعت خشن مردان به این آسانی حاضر نیست حق آنها را رعایت کند به منظور احقاق حق خود متدرجا علیه مردان طغیان کردند، اتحادیه ها تشکیل دادند، به وسیله مطبوعات و کنفرانسها و دسته بندی ها با مردان مبارزه کردند. ضمناً چون دریافتند که زورگویی مردان نتیجه تربیت ناسالم عهد کودکی و مخصوصاً تبعیض بین پسران و دختران است در رفع نقایص آموزش و پرورش عمومی کوشیدند.

دوره چهارم مرحله تساوی حقوق زن و مرد است و به دوره اول شباهت کامل دارد. این دوره از اواخر قرن نوزدهم شروع شده، هنوز در همه جا استقرار نیافته است.

از نظر این منطق، پوشش زن عبارت است از زندانی شدن زن به دست مرد، و علت اینکه مرد زن را اینچنین اسیر می کرده این است که می خواسته هر چه بیشتر از وجود او بهره اقتصادی ببرد.

بررسی

تقسیم تاریخ روابط زن و مرد به چهار دوره به نحوی که ذکر شد تقلید نارسایی است از آنچه پیروان کمونیزم درباره ادوار تاریخی زندگی بشر از نظر عوامل اقتصادی که به عقیده آنها زیر بنای همه پدیده های اجتماعی است ذکر کرده اند. آنها می گویند ادوار تاریخی بشر عبارت است از دوره اشتراک اولیه، دوره ملوک الطوایفی، دوره سرمایه داری و دوره کمونیزم و اشتراک ثانوی که شباهت کامل به دوره اشتراک اولیه دارد.

آنچه درباره ادوار زندگی زن در کتاب سابق الذکر آمده کپی ای است از آنجا ولی کپی ای که به هیچ حسابی درست در نمی آید. به عقیده ما چنین دوره هایی در زندگی زن هرگز نبوده است و امکان نداشته وجود داشته باشد. همان دوره اولی که به عنوان اشتراک اولیه معرفی می کند، از لحاظ تاریخی جامعه شناسی به هیچ وجه مورد تصدیق نیست. جامعه شناسی تاکنون نتوانسته است قرینه ای به دست بیاورد که دوره ای بر بستر گذشته که زندگی خانوادگی وجود نداشته است. به عقیده مورخین، دوره مادر شاهی بوده است ولی دوره کمونیزم جنسی نبوده است. ما درباره این ادوار نمی خواهیم به تفصیل بحث کنیم، کافی است درباره خود این مدعا که می گویند پوشش زن معلول مالکیت مرد نسبت به زن است بحث کنیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم :

ما این جهت را که در گذشته مرد به زن به چشم یک ابزار می نگریست و از او بهره کشی اقتصادی می کرد، به صورت یک اصل کلی حاکم بر همه اجتماعات گذشته قبول نداریم. علائق عاطفی زوجیت هرگز اجازه نمی داده که مردان به صورت یک «طبقه» زیر دست بر زنان به صورت یک «طبقه» زیر دست حکومت کنند، آنان را استثمار نمایند؛ همچنانکه معقول نیست فرض کنیم در دوره های گذشته پدران و مادران به عنوان یک «طبقه» بر فرزندان به عنوان یک «طبقه» دیگر حکومت و آنها را استثمار می کرده اند. علائق عاطفی والدین و فرزندان همواره مانع چنین چیزی بوده است. علائق زوجین به یکدیگر، حتی در اجتماعات گذشته، بیشتر عاطفی و عشقی بوده و زن با نیروی جاذبه و جمال خود بر قلب مرد حکومت کرده او را در خدمت خود گرفته است. مرد به میل و رغبت خود نان آور زن شده و راضی شده او با خیال راحت به خود برسد و مایه تسکین قلب و ارضای عاطفه عشقی او باشد؛ همچنانکه با میل و رغبت خود، زن را در پشت جبهه جنگ برده خود به وظیفه سربازی و فداکاری و دفاع از زن و فرزند قیام کرده است.

در عین حال انکار نمی کنیم که مرد در گذشته، هم به زن ظلم کرده و هم به فرزند، و از هر دوی اینها بهره کشی اقتصادی کرده است؛ همچنانکه به خود نیز ستم کرده است. مرد به علت جهالت و تعصبهای بیجا (نه به قصد استثمار و بهره کشی) هم به خود ظلم کرده هم به زن و فرزند. مرد در گذشته از لحاظ اقتصادی، هم در خدمت زن بوده هم از او بهره کشی اقتصادی کرده است. هر وقت طبیعت مرد به سوی خشونت گراییده عشق و عاطفه در وجودش ضعیف شده، از زن به صورت یک ابزار اقتصادی استفاده کرده است. ولی این را به صورت یک اصل کلی حاکم بر تمام جوامع ما قبل [قرن] نوزدهم نمی توان ذکر کرد.

تجاوز به حقوق واقعی زن، استثمار زن، خشونت نسبت به او منحصر به ما قبل قرن 19 نیست. در قرن نوزدهم و بیستم حقوق واقعی زن کمتر از گذشته پایمال نشده است. منتها چنانکه می دانیم از مشخصات این قرن این است که روی مقاصد استثمارگرانه سرپوشی از مفاهیم انسانی گذاشته می شود.

سخن ما درباره اسلام است. آیا اسلام در دستورات خود درباره پوشش و حریم میان زن و مرد چه هدف و منظوری داشته است؟ آیا خواسته است زن را از لحاظ اقتصادی در خدمت مرد قرار دهد؟! قدر مسلم این است که حجاب در اسلام بدین منظور نیست. اسلام هرگز نخواسته مرد از زن بهره کشی اقتصادی کند، بلکه سخت با آن مبارزه کرده است. اسلام با قطعیت تاملی که به هیچ وجه قابل مناقشه نیست، اعلام کرده است که مرد هیچ گونه حق استفاده اقتصادی از زن ندارد. این مساله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلمات قطعی اسلام است. کار زن از نظر اسلام متعلق به خود اوست. زن اگر مایل باشد، کاری که در خانه به وی واگذار می شود مجانا و تبرعا انجام می دهد، و اگر نخواهد، مرد حق ندارد او را مجبور کند. حتی در شیر دادن به طفل با اینکه زن اولویت دارد، اولویت او موجب سقوط حق اجرت او نیست، یعنی اگر زن بخواهد فرزند خود را در مقابل مبلغی فرضاً یک هزار ریال در ماه شیر بدهد و زن بیگانه ای هم به همین مبلغ حاضر است شیر بدهد پدر باید اولویت زن را رعایت کند. فقط در صورتی که زن مبلغ بیشتری مطالبه می کند مرد حق دارد طفل را به دایه ای که اجرت کمتری می گیرد بسپارد. زن می تواند هر نوع کاری همین قدر که فاسد کننده خانواده و مزاحم حقوق ازدواج نباشد برای خود انتخاب کند و درآمدش هم منحصرأ متعلق به خود اوست.

اگر اسلام در حجاب، نظر به استثمار اقتصادی زن داشت بیگاری زن را برای مرد تجویز می کرد؛ معقول نیست که از یک طرف برای زن استقلال اقتصادی قائل شود و از طرف دیگر حجاب را به منظور استقلال و استثمار زن وضع کند. پس اسلام چنین منظوری نداشته است.

حسادت

ریشه دیگری که برای پیدا شدن حجاب ذکر کرده اند جنبه اخلاقی دارد. در اینجا نیز مانند نظریه سابق علت پدید آمدن حجاب را تسلط مرد و اسارت زن معرفی کرده اند، با این فرق که در اینجا برای تسلط جویی مرد به جای ریشه اقتصادی ریشه اخلاقی ذکر شده است؛ گفته اند علت اینکه مرد زن را بدین شکل اسیر نگه می دارد حس خودپرستی و حسادت وی نسبت به مردان دیگر است. مرد نمی خواهد و رشک می برد که مردان دیگر و لو با نگاه کردن یا همسخن شدن از زنی که تحت اختیار اوست استفاده کنند.

به عقیده این دسته، قوانین دینی و مذهبی با اینکه در جاهای دیگر با خودخواهیها و خودپرستیها مبارزه کرده است در اینجا بر عکس عمل کرده روی این خودخواهی مردان صحنه گذاشته منظور آنها را تامین کرده است. برتراند راسل می گوید: بشر توانسته است تا حدی در مورد مال و ثروت برخوردخواهی و بخل غالب گردد ولی در

مورد زن نتوانسته است بر این خودخواهی تسلط پیدا کند. از نظر راسل «غیرت» صفت ممدوحی نیست و ریشه آن نوعی بخل و امساک است.

مفهوم سخن راسل این است که اگر بذل و بخشش در مورد ثروت خوب است در مورد زن هم خوب است. چرا بخل و امساک و حسادت در مورد مال نکوهیده و درمورد زن ستوده است؟ چرا نان و سفره داشتن و نمک خود را خوراندن از لحاظ اخلاق اقتصادی مورد تمجید و ستایش است و همین بذالی و گذشت و کام دیگران راشیرین کردن در اخلاق جنسی مذموم است؟ به عقیده امثال راسل این تفاوت علت معقولی ندارد، اخلاق نتوانسته است در مورد امور جنسی بر خودخواهی و تسلط جویی بشر غلبه کند، بر عکس تسلیم خودپرستی شده همان رذیله را به نام «غیرت» از طرف مرد و به نام «عفاف» و «حجاب» از طرف زن تحت عنوان «اخلاق حسنه» پذیرفته است.

بررسی

از نظر ما در مرد تمایل به عفاف و پاکي زن وجود دارد، یعنی مرد رغبت خاصی دارد که همسرش پاک و دست نخورده باشد، همچنانکه در خود زن نیز تمایل خاصی به عفاف وجود دارد. البته در زن تمایل به اینکه شوهر با زن دیگر رابطه و آمیزش نداشته باشد نیز وجود دارد ولی این تمایل به عقیده ما ریشه دیگری دارد مغایر باریشه تمایل مشابهی که در مرد است. آنچه در مرد وجود دارد غیرت است و یا آمیخته ای است از حسادت و غیرت، ولی آنچه در زن وجود دارد صرفا حسادت است.

ما فعلا درباره لزوم عفاف مرد و ارزشش از نظر خودش و از نظر زن بحث نمی کنیم.

سخن ما فعلا درباره حسی است که در مرد وجود دارد و به نام «غیرت» نامیده می شود که : اولاً آیا غیرت همان حسادت است که تغییر اسم داده است یا چیز دیگری است؟ ثانیاً آیا ریشه پوشش و حجاب اسلامی احترام به حس غیرت مرد است یا جهت دیگری منظور است؟

اما قسمت اول : ما معتقدیم که حسادت و غیرت دو صفت کاملاً متفاوت اند و هرکدام ریشه ای جداگانه دارد. ریشه حسادت خودخواهی و از غرایز و احساسات شخصی می باشد ولی غیرت یک حس اجتماعی و نوعی است و فایده و هدفش متوجه دیگران است.

غیرت، نوعی پاسبانی است که آفرینش برای مشخص بودن و مختلط نشدن نسلها در وجود بشر نهاده است. سر اینکه مرد حساسیت فوق العاده در جلوگیری از آمیزش همسرش با دیگران دارد این است که خلقت ماموریتی به او داده است تا نسب را در نسل آینده حفظ کند. این احساس مانند احساس علاقه به فرزند است. همه کس می داند که فرزند چقدر رنج و زحمت و هزینه برای پدر و مادر دارد. اگر علاقه مفرط بشهر به فرزند نبود احادی اقدام به تناسل و حفظ نسل نمی کرد. اگر حس غیرت هم درمرد نمی بود که محل بذر را همیشه حفاظت و پاسبانی کند. رابطه نسلها با یکدیگر به کلی قطع می شد، هیچ پدری فرزند خود را نمی شناخت و هیچ فرزندی پدر خود را نمی دانست کیست. قطع این رابطه، اساس اجتماعی بودن بشر را متزلزل می سازد.

پیشنهاد اینکه انسان به عنوان مبارزه با خودخواهی غیرت را کنار بگذارد درست مثل این است که پیشنهاد شود غریزه علاقه به فرزند را بلکه به طور کلی مطلق حس ترحم و عاطفه انسانی را به عنوان اینکه یک میل نفسانی است ریشه کن کنیم؛ در صورتی که این یک میل نفسانی در درجات پایین حیوانی نیست بلکه یک احساس عالی بشری است.

علاقه به حفظ نسل در زن هم وجود دارد، ولی در آنجا احتیاج به پاسبان نیست، زیرا انتساب فرزند به مادر

همیشه محفوظ است و اشتباه پذیر نیست. از اینجا می توان فهمید که حساسیت زن در منع آمیزش شوهر با دیگران، ریشه ای غیر از حساسیت مرد در این مساله دارد. احساس زن را می توان ناشی از خودخواهی و انحصار طلبی دانست ولی احساس مرد چنانکه گفتیم جنبه نوعی و اجتماعی دارد. ما منکر حس حسادت و انحصار طلبی مرد نیستیم. ما مدعی هستیم که فرضاً مرد حسادت خود را بانثرویی اخلاقی از میان ببرد یک نوع حس اجتماعی در او وجود دارد که اجازه نمی دهد با آمیزش همسرش با مردان دیگر موافقت کند. ما مدعی هستیم منحصر شناختن علت حساسیت مرد به حس حسادت که یک انحراف اخلاقی فردی است اشتباه است. در برخی از روایات نیز بدین موضوع اشاره شده است که آنچه در مردان است غیرت است و آنچه در زنان است حسادت.

برای توضیح این مطلب می توان یک نکته را افزود و آن این است که زن همیشه می خواهد مطلوب و معشوق مرد باشد. جلوه گریها، دلبریها و خودنماییهای زن همه برای جلب نظر مرد است. زن آنقدر که می خواهد مرد را عاشق دلخسته خویش کند طالب وصال و لذت جنسی نیست. اگر زن نمی خواهد که شوهرش با زنان دیگر آمیزش داشته باشد به این جهت است که می خواهد مقام معشوق بودن و مطلوب بودن را خاص خود کند. ولی در مرد چنین احساسی وجود ندارد. این گونه انحصار طلبی درسرشت مرد نیست. لهذا اگر مانع آمیزش زنش با مردان دیگر است، ریشه اش همان حراست و نگهبانی نسل است. زن را با ثروت هم نباید قیاس کرد. ثروت با مصرف کردن از بین می رود و لزامورد تنازع و کشمکش واقع می شود و حس انحصار طلبی بشر جلو استفاده دیگران را می گیرد. ولی کامجویی جنسی یک نفر مانع استفاده دیگران نیست. در اینجا مساله انبار کردن و احتکار مطرح نیست.

انسان این حالت را دارد که هر چه بیشتر در گرداب شهوات شخصی فرو رود وعفاف و تقوا و اراده اخلاقی را از کف بدهد احساس «غیرت» در وجودش ناتوان می گردد. شهوت پرستان از اینکه همسران آنها مورد استفاده های دیگران قرار بگیرندرنج نمی برند و احياناً لذت می برند و از چنین کارهایی دفاع می کنند. برعکس، افرادی که با خودخواهیها و شهوات نفسانی مبارزه می کنند و ریشه های حرص و آز وطمع و ماده پرستی را در وجود خود نابود می کنند و به تمام معنی «انسان» و «انساندوست» می گردند و خود را وقف خدمت به خلق می کنند و حس خدمت به نوع در آنان بیدار می شود، ! چنین اشخاصی غیورتر و نسبت به همسران خود حساسترمی گردند. این گونه افراد حتی نسبت به ناموس دیگران نیز حساس می گردند، یعنی وجدانشان اجازه نمی دهد که ناموس اجتماع مورد تجاوز قرار گیرد. ناموس اجتماع ناموس خودشان می شود.

علی علیه السلام جمله عجیبی دارد. می فرماید : «ما زنی غیور قط » (17) یعنی هرگز یک انسان شریف و غیور زنا نمی کند. نفرموده است : انسان حسود زنا نمی کند، بلکه فرمودانسان غیور زنا نمی کند، چرا؟ برای اینکه غیرت یک شرافت انسانی و یک حساسیت انسانی است نسبت به پاکی و طهارت جامعه. انسان غیور همان طور که راضی نمی شود دامن ناموس خودش آلوده گردد، راضی نمی شود دامن ناموس اجتماع هم آلوده شود؛ زیرا غیرت غیر از حسادت است؛ حسادت یک امر شخصی و فردی و ناشی از یک سلسله عقده های روحی است، اما غیرت یک احساس و عاطفه نوع بشری است.

این خود دلیل است که «غیرت» از خودپرستی ناشی نمی شود، احساس خاصی است که قانون خلقت برای تحکیم اساس زندگی خانوادگی که یک زندگی طبیعی است نه قراردادی، ایجاد کرده است.

و اما اینکه آیا نظر اسلام درباره حجاب و پوشش احترام گزاردن به حس غیرت مرد است یا نه؟

جواب این است که بدون شک اسلام همان فلسفه ای که در حس غیرت هست یعنی حفاظت پاکي نسل و عدم اختلاط انساب را منظور نظر دارد، ولي علت حجاب اسلامي منحصر به این نیست. در بخش بعد که تحت عنوان «فلسفه پوشش و حجاب در اسلام» بحث خواهیم کرد، این مطلب را توضیح خواهیم داد.

عادت زنانگی

به عقیده بعضی حجاب و خانه نشینی زن ریشه روانی دارد. زن از ابتدا در خودنسبت به مرد احساس حقارت می کرده است از دو جهت : یکی احساس نقص عضوی نسبت به مرد، دیگری خونروی ماهانه و حین زایمان و حین ازاله بکارت.

اینکه عادت ماهانه نوعی پلیدی و نقص است، فکری است که از قدیم در میان بشر وجود داشته است و به همین دلیل زنان در ایام عادت مانند یک شیء پلید درگوشه ای محبوس بوده اند و از آنها دوری و اجتناب می شده است.

شاید به همین علت است که از پیغمبر اکرم درباره این عادت سؤال شد. ولی آیه ای که در پاسخ این سؤال نازل شد این نبود که حیض پلیدی است و زن حائض پلیداست و با او معاشرت نکنید، پاسخ رسید که نوعی بیماری تن است و در حین آن بیماری از همخوابگی احتراز کنید (نه از معاشرت) :
يسئلونك عن المحيض قل هو اذي فاعتزلوا النساء في المحيض (18) .

از تو درباره حیض سؤال می کنند. بگو نوعی بیماری است، در حال این بیماری با زنان نزدیکی نکنید.

قرآن این حال را فقط نوعی بیماری مانند سایر بیماریها خواند و هرگونه پلیدی را از آن سلب کرد.

در سنن ابو داود جلد اول صفحه 499 در شان نزول این آیه می نویسد :

«انس بن مالک گفت عادت یهود این بود که همینکه زنی از آنها حائض می شد او را از خانه بیرون می کردند، نه با او غذا می خوردند و نه از ظرف او آب می آشامیدند و نه با او در یک اتاق می زیستند. لهذا از رسول خدا در این باره سؤال شد و این آیه نازل گشت. رسول خدا از دوری گزیدن از آنها منع کرد و فرمود جز همبستری هیچ ممنوعیت دیگری ندارند.»

از نظر اسلام زن حائض حکم یک انسان به اصطلاح «محدث» را یعنی انسان فاقد وضو و غسل را دارد که در آن حال از نماز و روزه محروم است.

هر موجب «حدث» نوعی پلیدی است که با «طهارت» یعنی وضو یا غسل مرتفع می گردد. بدین معنی حیض را نیز می توانیم مانند جنابت، خواب، بول و غیره پلیدی بدانیم. ولی این نوع پلیدی اولاً اختصاص به زن ندارد و ثانیاً با غسل یا وضو مرتفع می گردد.

در میان یهودیان و زردشتیان با زن حائض مانند یک شیء پلید رفتار می شده است و این جهت، هم در زن و هم در مرد این فکر را به وجود آورده که زن موجودپست و پلیدی است، و مخصوصاً خود زن در آن حالت احساس شرم و نقص می کرده خود را مخفی می ساخته است.

قبلاً از ویل دورانت نقل کرده ایم که گفت :

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در میان طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند. ولی در مورد زنان دیگر گوشه نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگانی اجتماعی ایشان را فرا گرفت.»

و هم او مي گويد :

«نخستين مرتبه که زن حيا و شرم را احساس کرد آن وقت بود که فهميد در هنگام حيض نزديک شدن او با مرد ممنوع است.»

درباره اينکه زن ابتدا در خود احساس نقص مي کرده است و سبب شده که هم خود او و هم مرد او را موجود پست بشمارد سخنان زيادي گفته شده است. خواه آن سخنان درست باشد و خواه نادرست، با فلسفه اسلام درباره زن و پوشيدگي زن رابطه اي ندارد. اسلام نه حيض را موجب پستي و حقارت زن مي داند و نه پوشيدگي رابه خاطر پستي و حقارت زن عنوان کرده است، بلکه منظورهائي ديگري داشته است، چنانکه بعدا خواهيم گفت.

بالا بردن ارزش

علي که قبل از ذکر کرديم کم و بيش مورد استفاده مخالفان پوشيدگي زن قرارگرفته است. به عقیده ما یک علت اساسي در کار است که مورد غفلت واقع شده است. به عقیده ما ريشه اجتماعي پديد آمدن حريم و حائل میان زن و مرد را در ميل به رياضت، يا ميل مرد به استثمار زن، يا حسادت مرد، يا عدم امنيت اجتماعي، يا عادت زنانگي نبايد جستجو کرد و لااقل بايد کمتر در اينها جستجو کرد. ريشه اين پديده رادر یک تدبير ماهرانه غريزي خود زن بايد جستجو کرد.

به طور کلي بحثي است درباره ريشه اخلاق جنسي زن از قبيل حيا و عفاف، و ازآن جمله است تمايل به ستر و پوشش خود از مرد. در اينجا نظرياتي ابراز شده است. دقيق ترين آنها اين است که حيا و عفاف و ستر و پوشش تدبيري است که خود زن بايک نوع الهام براي گرانبها کردن خود و حفظ موقعيت خود در برابر مرد به کار برده است. زن، با هوش فطري و با یک حس مخصوص به خود دريافته است که از لحاظجسمي نمي تواند با مرد برابري کند و اگر بخواهد در ميدان زندگي با مرد پنجه نرم کنداز عهده زور بازوي مرد بر نمي آيد، و از طرف ديگر نقطه ضعف مرد را در همان نيازي يافته است که خلقت در وجود مرد نهاده است که او را مظهر عشق و طلب و زن را مظهرمعشوقيت و مطلوبيت قرار داده است. در طبيعت، جنس نر گيرنده و دنبال کننده آفريده شده است. به قول ويل دورانت :

«آداب جفتجويي عبارت است از حمله براي تصرف در مردان، و عقب نشيني براي دلبري و فريبندگي در زنان. . . مرد طبعاً جنگي و حيوان شکاری است، عملش مثبت و تهاجمي است. زن براي مرد همچون جايزه اي است که بايد آن را بربايد.»

وقتي که زن مقام و موقع خود را در برابر مرد يافت و نقطه ضعف مرد را در برابر خود دانست همان طور که متوسل به زيور و خودآرايي و تجمل شد که از آن راه قلب مرد را تصاحب کند، متوسل به دور نگه داشتن خود از دسترس مرد نیز شد. دانست که نبايد خود را رايجان کند بلکه بايست آتش عشق و طلب او را تيزتر کند و در نتيجه مقام و موقع خود را بالا برد.

ويل دورانت مي گويد :

«حيا امر غريزي نيست بلکه اکتسابي است. زنان دريافتند که دست و دل بازي مایه طعن و تحقير است و اين امر را به دختران خود ياد دادند.»

ويل دورانت مي گويد :

«خودداري از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترين سلاح براي شکار مردان است. اگر اعضاي نهاني انسان را

در معرض عام تشریح می کردند توجه ما به آن جلب می شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می گردید. مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بی آنکه بداند حس می کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می دهد. »

مولوی، عارف نازک اندیش و دوربین خودمان، مثلی بسیار عالی در این زمینه می آورد. اول درباره تسلط معنوی زن بر مرد می گوید :

زین للناس حق آراسته است زانچه حق آراست چون تانند رست چون پی یسکن الیهاش آفرید کی تواند آدم از حوا برید رستم زال ار بود وز حمزه بیش هست در فرمان اسیر زال خویش آنکه عالم مست گفتارش بدی کلمینی یا حمیرا می زدی

آنگاه راجع به تاثیر حریم و حائل میان زن و مرد در افزایش قدرت و محبوبیت زن و در بالا بردن مقام او و در گداختن مرد در آتش عشق و سوز، مثلی لطیف می آورد : آنها را به آب و آتش تشبیه می کند، می گوید مثل مرد مثل آب است و مثل زن مثل آتش، اگر حائل از میان آب و آتش برداشته شود آب بر آتش غلبه می کند و آن را خاموش می سازد، اما اگر حائل و حاجبی میان آندو برقرار گردد مثل اینکه آب را دردیگی قرار دهند و آتش در زیر آن دیگ روشن کنند، آن وقت است که آتش آب راتحت تاثیر خود قرار می دهد، اندک اندک او را گرم می کند و احوال جوشش و غلیان دراو به وجود می آورد، تا آنجا که سراسر وجود او را تبدیل به بخار می سازد. می گوید : آب غالب شد بر آتش از لهیب ز آتش او جوشد چو باشد در «حجیب » چونکه دیگی حایل آمد آندو را نیست کرد آن آب را کردش هوا

مرد برخلاف آنچه ابتدا تصور می رود، در عمق روح خویش از ابتذال زن و از تسلیم و رایگانی او متنفر است. مرد همیشه عزت و استغناء و بی اعتنائی زن را نسبت به خود ستوده است. ابن العفیف می گوید :

تبدی النفار دلالا و هی آنسة یا حسن معنی الرضا فی صورة الغضب
نظامی می گوید :

چه خوش نازی است ناز خوبرویان ز دیده رانده از دیده جویان
به طور کلی رابطه ای است میان دست ناری و فراق از یک طرف و عشق و سوز و گرانبهایی از طرف دیگر، همچنانکه رابطه ای است میان عشق و سوز از یک طرف و میان هنر و زیبایی از طرف دیگر، یعنی عشق در زمینه فراقها و دست ناری هاست شکفت و هنر و زیبایی در زمینه عشق رشد و نمو می یابد. برتراند راسل می گوید :

«از لحاظ هنر مایه تاسف است که به آسانی به زنان بتوان دست یافت و خیلی بهتراست که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد. »
هم او می گوید :

«در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد، انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه ای داشته باشد عملاً بر اثر موفقیت‌های متوالی به واسطه جاذبه شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت. »

ویل دورانت در لذات فلسفه می گوید :

«آنچه بجویم و نیابیم عزیز و گرانبها می گردد. زیبایی به قدرت میل بستگی دارد و میل با اقناع و ارضاء، ضعیف و

با منع و جلوگیری قوی می گردد. »

از همه عجیب تر سخنی است که یکی از مجلات زنانه از آلفرد هیچکاک-که به قول آن مجله به حسب فن و شغل فیلمسازی خود درباره زنان تجارب فراوان دارند نقل می کند. او می گوید :

«من معتقدم که زن هم باید مثل فیلمی پر هیجان و پر آنتریک باشد، بدین معنی که ماهیت خود را کمتر نشان دهد و برای کشف خود مرد را به نیروی تخیل و تصویرزادتری وادارد. باید زنان پیوسته بر همین شیوه رفتار کنند یعنی کمتر ماهیت خود را نشان دهند و بگذارند مرد برای کشف آنها بیشتر به خود زحمت دهد. »

ایضا همان مجله در شماره دیگری از همین شخص چنین نقل می کند :

«زنان شرقی تا چند سال پیش به خاطر حجاب و نقاب و رویبندی که به کار می بردند خود به خود جذاب می نمودند و همین مساله جاذبه نیرومندی بدانها می داد، اما به تدریج با تلاشی که زنان این کشورها برای برابری با زنان غربی از خود نشان می دهند حجاب و پوششی که دیروز بر زن شرقی کشیده شده بود از میان می رود و همراه آن از جاذبه جنسی او هم کاسته می شود. »

می گویند : «مشتاقی است مایه مهجوری. «این صحیح است اما عکس آن هم صحیح است که : «مهجوری است مایه مشتاقی».

امروز یکی از خلائهایی که در دنیای اروپا و آمریکا وجود دارد خلا عشق است. در کلمات دانشمندان اروپایی زیاد این نکته به چشم می خورد که اولین قربانی آزادی و بی بند و باری امروز زنان و مردان، عشق و شور و احساسات بسیار شدید و عالی است. در جهان امروز هرگز عشقهایی از نوع عشقهای شرقی از قبیل عشقهای مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین رشد و نمو نمی کند.

نمی خواهم به جنبه تاریخی قصه مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین تکیه کرده باشم، ولی این قصه ها بیان کننده واقعیاتی است که در اجتماعات شرقی وجود داشته است.

از این داستانها می توان فهمید که زن بر اثر دور نگه داشتن خود از دسترسی مرد تاکجا پایه خود را بالا برده است و تا چه حد سر نیاز مرد را به آستان خود فرود آورده است! قطعاً درک زن این حقیقت را در تمایل او به پوشش بدن خود و مخفی کردن خودبه صورت یک راز، تاثیر فراوان داشته است.

پی نوشت ها :

1- کشاف، ذیل آیه 31 از سوره نور.

2- سر سلسله کلیون یکی از شاگردان سقراط است به نام «انتیس طینس». او مانند استاد خود غایت وجود را در کسب فضیلت دانست ولی فضیلت را در ترک همه تمتعات جسمانی و روحانی می دانست. گفته اند : «از این جهت او و پیروانش را کلیون می گفتند که گفتگوهای انتیس طینس در محلی از شهر آتن واقع می شد که به مناسباتی آنجا را «سگ سفید» می خواندند؛ و نیز به سبب اینکه پیروان او در شیوه انصراف از دنیا و اعراض از علایق دنیوی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم معاشرت و لوازم زندگانی متمدن نیز دست برداشته حالت دام و دد اختیار نمودند، با لباس کهنه و پاره و سر و پای برهنه و موی ژولیده (مانند هیپی های عصر ما) میان مردم می رفتند و در گفتگو هر چه بر زبان می گذشت بی ملاحظه می گفتند، بلکه در زخم زبان اصرار داشتند و به فقر و تحمل رنج و درد سرفرازی می کردند و همه قیود و حدودی که مردم در زندگانی اجتماعی بدان مقید شده اند ترک

کرده حالت طبیعی را پیشه خود ساخته بودند. « (سیر حکمت دراروپا، جلد اول صفحه 70)

3- وسائل، ج 1/ ص 277

4- همان

5- همان

6- وسائل، ج 1/ ص 278

7- کافی تالیف محمد بن یعقوب کلینی جلد 5 صفحه 496، و وسائل جلد 3 صفحه 14. برای روایات نهی ازتبتل و اختصا (رهبانیت و خود را اخته کردن) رجوع شود به صحیح بخاری، جلد 7 صفحات 4 و 5 و 40 و صحیح مسلم، جلد 4 صفحه 129 و جامع ترمذی، چاپ هند، صفحه 173.

8- جامه های خویش را پاکیزه گردان : سوره المدثر، آیه 4.

9- وسائل الشیعه، ج 1/ ص 280

10- همان، ص 278

11- بگو چه کسی زینتهایی که خدا برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ (سورة الاعراف، آیه 32)

12- رجوع شود به وسائل الشیعه، ج 1/ ص 279

13- همان، ج 3/ ص 3

14- کافی، ج 5/ ص 567

15- نهج الفصاحه

16- کافی، ج 5/ ص 494

17- نهج البلاغه، حکمت 305

18- بقره/ 222

***** بر گرفته شده از مجموعه آثار، جلد نوزدهم